

همراه همیشگی یا خدای عزلت نشین

حمیدرضا شاکرین*

دی و بهمن ۱۳۹۹

اشاره

حجت‌الاسلام والمسلمین حمیدرضا شاکرین، عضو هیئت علمی و مدیر گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، دارای آثار تألیفی، اعم از کتاب و مقاله است که برخی از کتاب‌های ایشان عبارت‌اند از: «مبانی و پیش‌انگاره‌های فهم دین»، «روش‌شناسی عقاید دینی»، «مبانی الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت ۲ جلد» و

جناب استاد، در خدمتتان هستیم تا لطف کنید و منظومه فکری دکتر *سروش* را در زمینه توحیدباوری و توحید در عمل توضیح بفرمایید. ایشان درباره توحید جملاتی گفته‌اند که با نگاه پیشین‌شان تفاوت دارد: «خدا به هر دردی نمی‌خورد. اینکه شما در هر حادثه‌ای پای خدا را به میان می‌کشید، قطعاً خطاست. خدا به درد تنهایی روح می‌خورد، به درد عاشقی می‌خورد، مسئله از آنجا آغاز می‌شود

* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

که گویا ما توقع داریم که خداوند، خدایی که در همه هستی دخالت می‌کند، همواره و در هر شرایطی به یاری ما بیاید و ما را از سختی‌ها و ناملایمات رهایی بخشد. این توقع اگر به صورت مستمر برآورده نشود، فرد دچار مشکلات ایمانی می‌شود، حضور خدا را دیگر احساس نمی‌کند. گویا خدا دیگر دعای ما را نمی‌شنود یا حتی ممکن است مانند *اخوان ثالث* شکوه کنیم: زمین گندید آیا بر فراز آسمان کس نیست؟».

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرين.

ابتدا لازم است یادآور شوم که به نظر اینجانب در مورد جناب دکتر سروش چندان نمی‌توان به یک منظومه یا نظام منسجم فکری دست یافت. این به معنای آن نیست که آرای ایشان همه نامنسجم و آشفته‌اند. انسجام فی الجمله در میان برخی آرای ایشان وجود دارد، ولی منظومه فکری خیلی بیش از این می‌طلبد و چنین چیزی در اندیشه‌های ایشان یافت نمی‌شود. نه تنها ایشان، بلکه تاکنون در رابطه با هیچ‌یک از پیشاهنگان فکری به اصطلاح روشنفکری دینی چنین منظومه‌ای را نتوانسته‌ام به دست آورم و آنچه یافته‌ام مجموعه‌ای از باورها و دیدگاه هاست، نه منظومه‌ای فکری.

در رابطه با محور اصلی بحث هم مقدمتاً گفتنی است در یک تقسیم‌بندی سنتی مباحث خداشناسی به دو قسمت تقسیم می‌شود: یکی اوصاف ذاتیه خداوند که مبدأ و منشأ انتزاع آنها ذات الهی است. بخش دوم، اوصاف فعلی خداوند است که منشأ انتزاعشان فعل خداست. با اوصاف فعلی، رابطه خدا با جهان و انسان را کشف کرده و توضیح می‌دهیم. در آثار دکتر سروش تا آنجا که

من بررسی کردم، درباره صفات ذاتیه خداوند دیدگاه متفاوتی ندیدم و البته سخنان چندانی نیز نگفته‌اند. در برخی اوصاف کلی و به اصطلاح ارزشی فعل خداوند هم، مانند عدل، فرقی به چشم نمی‌خورد، اما درباره گستره و برخی خصوصیات رابطه خدا با انسان و بالعکس حرف‌های جدیدی می‌شنویم که می‌توان گفت نوع خداباوری ایشان حرکتی به سمت خداباوری دئیستی پیدا کرده است.

❖ جناب استاد، خلاصه‌ای از خداباوری دئیستی را برایمان توضیح دهید.

در ارتباط خدا با جهان، یعنی اینکه خداوند در جهان چه نقشی دارد، چندین الگوی فکری وجود دارد. یک دیدگاه این است که اولاً خداوند، خالق جهان است، ثانیاً جهان به او وابستگی وجودی دارد و قائم به اوست. ثالثاً خداوند ربوبیت تامی در عالم هستی دارد و تمام هستی با اراده و مشیت او اداره می‌شود. البته دیدگاه‌های خداباورانه دیگری هم هست که حتی از خالقیت خدا هم در آن سخنی نیست و او را به مثابه نظم‌دهنده جهان یا محرک اول و به عبارتی محدث صورت جهان می‌شناسانند. به هر روی در یک تقسیم‌بندی کلان، یکی از الگوهای خداباوری را این می‌دانیم که این جهان علاوه بر اینکه مخلوق خداست، وابستگی وجودی به خداوند دارد؛ یعنی این تعلق، صرفاً در مقام حدوث نیست، در بقاء هم هست؛ همان‌طور که در فلسفه صدرایی به بهترین شکل توضیح داده شده است. علاوه بر این، صرف وابستگی وجودی متافیزیکی نیست، بلکه اراده خدا در تمام آنچه در این عالم می‌گذرد نقش آفرین است؛ پس این‌گونه نیست که فقط به خلقت اولیه یا ادامه وجودی و بقاء

موجودات وابسته باشد، بلکه اراده خدا همچنان در همه نظام هستی ساری و جاری است و هیچ حادثه‌ای در جهان هستی رخ نمی‌دهد مگر اینکه اراده الهی بر آن حاکم است. حالا در چگونگی تفسیر و تحلیل این گزاره، بحث‌های مفصلی وارد شده است.

در مقابل دیدگاه فوق، نگاه دئیستی وجود دارد. معمولاً وقتی به سراغ این نگرش می‌رویم همان وجه اول را در نظر می‌گیریم که خداوند این جهان را آفرید. حال این آفرینش در ماده و صورت باشد یا در صورت تنها. البته در بهترین و کامل‌ترین وجه آن در قالب دئیسم، نه تنها خلق ماده و صورت، بلکه وابستگی وجودی را هم می‌توان پذیرفت، اما با این دیدگاه دیگر نمی‌توان باور داشت که اراده الهی هم اکنون در کار و بار جهان مؤثر است. پس نگره دئیستی به سه صورت قابل تصویر است: (۱) خدا فقط خالق صورت جهان باشد؛ (۲) خدا خالق ماده اولیه صورت نخستین و به تبیری قوانین صورت‌دهنده اولیه آن باشد؛ (۳) خدا خالق ماده و صورت اولیه و طرف وابستگی وجودی عالم باشد. به هر روی آنچه بیش از همه در نگاه دئیستی تأکید می‌رود، این است که اراده الهی در همان آفرینش نخستین مؤثر بوده، مانند کسی که ساعتی را بسازد و آن را برای ابد کوک کند، ساختار و چرخ دنده‌های آن ساعت از بین نرفتگی است، سازوکار و روابط تعریف شده‌ای دارد که خودش علی‌البداهه پیدا می‌کند، از جایی خارج از خود اثر نمی‌گیرد و پس از حدوث دیگر همه تأثیر و تأثراتش درونی است. ایده ساعت ساز لاهوتی همان نگرش دئیستی است. عرض کردم که در همین دئیسم هم تأثیر خداوند در بقاء مطرح شده است. شاید تعبیر «تأثیر» در این نگرش، چندان دقیق نباشد درحقیقت آن «وابستگی

وجودی» به خداوند است که اگر او نباشد اصلاً جهانی نیست، آن‌چنان‌که در فلسفه صدرایی به خوبی توضیح داده شده که معلول، در بقاء خود نیز به علت وابسته است. بر این مبنای حداکثری دئیستی و در مثال ساعت ساز لاهوتی می‌توانیم ساعت سازی را فرض کنیم که ساعت ساخته دست او بقائش به وجود سازنده نیاز دارد، اما سازنده ساعت، دیگر دخالت و تغییر در اجزاء و عملکرد مصنوع خود را ندارد. حال به این شکل که دیگر توانی برای این کار ندارد و این مستلزم تغییر در قوانینی اجتناب‌ناپذیر است و یا اینکه کمال خلقت اولیه جایی برای دخالت پسین باقی نگذاشته و هر دخالتی پس از آن لغو و چه‌بسا مخرب است. تعبیری از نیوتون نقل می‌کنند که خدا مجبور بود جهان را این‌گونه بیافریند؛ یعنی راه دیگری برای خلق هستی وجود نداشت.

❖ جناب استاد، بحث ما درباره دکتر سروش است. ایشان کدام مبنا را می‌پذیرد؟

هم اکنون ما جواب فعلی دکتر سروش به همه سؤالات مطرح شده درباره ارتباط خدا با جهان و انسان را پیش روی خود نداریم، ولی می‌خواهیم آنچه را که ایشان گفته‌اند بر یک الگو تطبیق دهیم یا قرابت آن را به یک الگو توضیح دهیم.

نسبت به اینکه خداوند خالق جهان است یا ارتباط وجودی با جهان دارد مخالفتی از دکتر سروش ندیده ایم، اما از عبارات ایشان برمی‌آید که به دئیسم خیلی نزدیک شده، به این معنا که دیگر خداوند در کار و بار جهان دخیل نیست؛ البته نسبت به این مبنا که اراده الهی ساری در جهان نیست هم از آقای سروش

عبارت صریحی نشنیده ایم، ولی برخی مطالب ایشان به دئیسم خیلی نزدیک است و گونه‌هایی از روابط خدا و انسان، انسان و خدا را انکار می‌کند؛ به گونه‌ای که نمی‌توانیم محمل دیگری برای آن پیدا کنیم.

❖ دکتر سروش طی مثالی می‌گوید: «اگر لوله خانه شما خراب شود، باید لوله کش بیاورید نه اینکه از خدا بخواهید». آیا این مثال، دال بر باور ایشان به خداباوری دئیستی نیست؟

ما از ابتدا نمی‌خواهیم بنا را بر غلط‌بودن سخنان ایشان بگذاریم، بلکه قصد داریم اگر راهی پیدا کنیم. در درجه اول با مثبت‌نگری و حساسیت احتمالات مختلف را بررسی کنیم. این مطلب هم همین‌گونه است؛ اگر العیاذبالله خدا را مانند کارگر ساختمانی فرض کنم که خانه مرا تعمیر می‌کند این نحو از خداباوری قطعاً غلط است طوری که عامی‌ترین متدینان هم، چنین تصویری درباره خدا ندارند؛ بنابراین به این معنا که خدا را در سطح اسباب مادی تنزل دهیم سخن دکتر سروش درست است؛ چون خداوند برای هرچیز، اسبابی قرار داده و من باید به دنبال متخصص بروم و ابزارها و مواد را فراهم کنم تا تعمیر لوله‌ها صورت گیرد. اما در همه این امور هم باید توکل داشته باشم و بدانم که هیچ فاعل مستقلی غیر از خدا در نظام هستی وجود ندارد؛ بنابراین خداوند هم به انجای مختلف تأثیرش را می‌گذارد، مرا همراهی می‌کند و متناسب با حکمت و رحمتش مرا مدد می‌رساند. حتی تأثیر اسباب طبیعی و کفایت آنها هم از اوست و چه بسا امداد او از همین مجاری صورت ببندد. در روایت داریم: کسی شتر خود را در جایی قرار داد و بدون اینکه زانوی حیوان را ببندد از او فاصله



گرفت. پیامبر ﷺ او را دیدند و فرمودند: چرا زانویش را نبستی؟ او عرض کرد: **أَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ**. پیامبر در جواب او فرمودند: **«اعْقِلْ راحلتك و تَوَكَّلْ»** (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۸)، مرکب را ببند آن‌گاه به خدا توکل کن. اینکه خدا مؤثر است و در همه امور به او وابستگی داریم به هیچ وجه منتفی نیست، اما اینکه خداوند جانشین اسباب و علل طبیعی و زمینی و مادی شود کاملاً مردود است. این گزاره‌ای است که مسلمانان به خوبی درک کرده‌اند و به کار بسته‌اند و احیاناً اگر کسانی معنای توکل را به غلط فهمیده باشد به قدر کافی در ادبیات دینی رفع اشتباه شده است.

اما اگر گمان ما این باشد که اساساً خداوند از صحنه جهان بریده است و در آن حاضر نیست یا مکسوف است و به خواب رفته، یا در همان آفرینش نخستین جایی و سازوکاری برای دعای ما و تأثیر آن قرار نداده کاملاً غلط است. قرآن مجید فرموده است: **«مَاتَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا»** (انعام: ۵۹)، هیچ برگگی از درخت نمی‌افتد مگر اینکه او می‌داند. دانستن خداوند، صرف دانستن نیست، برطبق نظر شماری از فیلسوفان و متکلمان، دانستن خداوند عین فعل اوست و میان علم و فعل او فاصله‌ای نیست. حتی اگر کسی این مبنا را نپذیرد حضور خداوند در جهان و اینکه همه چیز تحت اراده اوست و چیزی از آن خارج نیست تفکری توحیدی است که دین به ما می‌آموزد و از نظر عقلی و فلسفی هم کاملاً مبرهن است.

قرآن مجید منطق توحیدی ناب پیامبران را توصیف می‌کند و همه اموری که انسان با آنها مواجه است را به خدا نسبت می‌دهد: **«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يُسْقِينِي وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي**

خَطِيئَتِي» (شعراء: ۸۰).

قرآن مجید می‌فرماید: «هو معکم این ما کنتم»: «هر کجا باشید خدا همراه شماست». این معیت بسیار تعبیر دقیق و عمیقی است، این معیت از سنخ همراهی مکانی و انتقالی نیست، بلکه در واقع نوعی معیت قیومی و افاضی است. خدا با شماست یعنی همه امور شما تحت عنایت و توجه و فاعلیت و اراده حق تعالی قرار دارد. در جای دیگر قرآن مجید می‌فرماید: «نحن أقرب إلیه من حبل الوريد» ما به او، از رگ‌های او، یعنی اجراء خاص بدنی و نزدیک‌ترین چیزهایی که شما می‌توانید تصور کنید، به او نزدیک‌تر هستیم. نیز می‌فرماید «إن الله یحول بین المرء و قلبه»، خداوند می‌تواند بین انسان و قلب او که کانون عواطف و احساسات و ادراکات و زمینه تصمیم‌گیری‌های او است حائل شود و فاصله بیندازد. یعنی هیچ فرضی و صحنه‌ای را نمی‌توانید تصور کنید که از حضور فعال و مؤثر خداوند خالی باشد.

افزون بر آن قرآن مجید حتی در رابطه با فعالیت‌هایی که ما در زندگی خودمان می‌کنیم گوشزد می‌کند که همه اینها یک جهت انتسابی به حق تعالی دارد؛ مثلاً وقتی که ما دانه را در دل خاک می‌گذاریم، شرائط رشد آن را فراهم می‌کنیم، آبیاری می‌کنیم، مانع زدائی می‌کنیم، همه چیز را فراهم می‌کنیم قرآن مجید می‌فرماید: «أأنتم تزرعونهم نحن الزارعون»، شما که این دانه را در دل خاک گذاشتید، بعد از چند صباحی دیدید مزرعه شما چقدر زیبا و آباد شده است، چه کشت عظیمی بدست می‌آورید؛ این کار چه کسی بود؟ شما کردید یا ما کردیم؟ ام نحن الزارعون؟ در واقع اینها انتساب به پروردگار دارد. همچنین نیازمندی‌هایی که ما و دیگر مخلوقات در زندگی خود داریم، همه از ناحیه

خداوند تأمین می‌شود: «ما من دابة إلا علی الله رزقها» و آیات متعدد دیگری در قرآن مجید است که از هر منظری ما وارد ماجرا شویم می‌بینیم بیش و پیش از هر عاملی حضور خدا دیده می‌شود.

وقتی این‌طور شد در هیچ جهتی و در هیچ امری انسان و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم استقلالی از خود ندارند. درست است که ما عامل و فاعل هستیم، اما همه «بحول من الله» و «بإذن من الله» است. همه در محضر خدا و با تأیید تکوینی خداوند است و بدون آن هیچ اتفاقی در این عالم نمی‌افتد نگاه فوق از منظر فلسفی هم با توضیحاتی که صدر المتألهین بیان می‌فرماید به خوبی تبیین شده است. به‌ویژه اینکه اضافه معلول به علت اضافه اشراقی است، نه اضافه مقولی. معلول عین الربط به فاعل و عین فقر و فاقه و حاجت است، نه موجودی حاجتمند به فاعل؛ نه امری متعلق و وابسته، بلکه عین تعلق و وابستگی است.

بنابراین روشن می‌شود که فاعلیت خداوند یک فاعلیت تام و دائمی در کل نظام هستی است و در عین اینکه ما هم نسبت به افعال و کنش‌های آزادی خودمان اختیار و نقش علی داریم، اما همه اینها در طول فاعلیت الهی است. وقتی چنین شد ما می‌توانیم در امور زندگی خود به خدا توکل و از او استعانت کنیم، اما در نگاه دئیستی درست مانند نگره الحادی و ماتریالیستی استعانت از خدا پوچ و واهی است، اصلاً معنایی ندارد و اگر آقای دکتر سروش با آن مبنای دینی مخالفت کنند قطعاً خلاف اندیشه توحیدی سخن گفته‌اند.

❖ جناب استاد، این مسئله با دیدگاه کسوف خدا چه نسبتی دارد؟

در اندیشه غربی مسئله شر، مشکل بزرگی است که تلاش‌هایی برای حل آن شده ولی همچنان اذهان ساکنان مغرب زمین را به خود معطوف ساخته است؛ چون نتوانسته‌اند شر، به‌ویژه شر اخلاقی و رفتاری بشر را باوجود خدای همه دان و همه توان و حکیم خیرخواه حاضر و ناظر جمع کنند، لاجرم برخی کسوف او را مطرح کرده‌اند؛ کسی هم مثل *مارتین پوپر* با توجه به پاره‌ای نگرش‌ها در غرب مدرن و فاصله‌گرفتن انسان از اندیشه توحیدی و در ارتباط با شرایط تاریخی‌ای که در آن می‌زیسته این مسئله را به‌گونه خاصی مطرح کرده است. برخی این مسئله را نوعی به خود و نهادگی انسان دانسته و خدا را غایب از صحنه حیات و مناسبات انسانی معرفی کرده‌اند. اما این مسئله در تفکر اسلامی حل شده و غیبت خدا از صحنه و خواب و عزلت نشینی یا بازنشستگی او کاملاً بی‌معناست.

خدا در نگاه قرآن «لا تاخذه سنه و لا نوم» است و چنان نقش و حضور پررنگی دارد که پیروزی مسلمانان بر مشرکان را به خود منتسب می‌داند: «انا فتحنا لک فتحا مینا» و در جنگ‌ها فرشتگان را به یاری مجاهدان راه حق می‌فرستد: «بَلَىٰ اِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يَمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اَلْفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِيْنَ» (آل عمران: ۱۲۵): «البته اگر صبر و مقاومت کنید و پرهیزگاری نمایید (گرچه) دشمنان با خشم و خروش بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته مخصوص مدد می‌رساند». قرآن حتی در برخی موارد عمل انسان را به خود نسبت داده و برای مثال می‌فرماید: «فَلَمَّ تَقْتُلُوْهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمٰیٓهُمۡ اِذۡ رَمٰیٓتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی» (انفال: ۱۷).



❖ جناب استاد، شما سخن دکتر سروش را با این نگاه اخیر، غلط دانستید او در جایی دیگر می‌گوید: «آن خدای دین معیشت اندیش که خلأهای زندگی را پر می‌کرد آن خدا اکنون غایب است آن خدا هیچ وقت حاضر نبوده است. فکر می‌کردند حاضر بوده، فقط در خیال‌ها حاضر بوده» این جملات را چگونه می‌بینید؟

این جمله نیز گرایش زیادی به دئیسم دارد و نگاه غالب از سخنان ایشان را به سمت این تفکر می‌برد، اما به‌طور معمول سخنان دکتر سروش، خصوصیتی دارد که گاهی کار را برای قضاوت کردن دشوار می‌کند و آن مغالطه ابهام است که فراوان در بیانات ایشان به چشم می‌خورد و حتی توضیحاتی هم که این طرف و آن طرف می‌آورند مشکلی را حل نمی‌کند و چه بسا بر مشکل می‌افزاید. اینکه این مغالطات، ارادی است یا غیرارادی و اتفاقی، محل بحث ما نیست اما به‌لحاظ معناشناختی این مشکل را پدید می‌آورد.

حضور خداوند در زندگی و مشکلات ما دو جور قابل تصور است؛ یک نگاه این است که او مسبب‌الأسباب است، راه‌های مختلفی در این جهان بر ما گشوده و همواره یاری‌گر ماست به این معنا خدا حاضر است و انکار آن، حرکت به سمت دئیسم تلقی می‌شود. گاهی از لایه‌لای کلمات جناب سروش این تصویر برمی‌آید که گویی ما خیال می‌کنیم خداوند، فاعل طبیعی است، به‌جای عوامل طبیعی نشسته و می‌خواهد کار ما را پیش ببرد؛ لذا در پی نفی برمی‌آید؛ حال آنکه ما هم چنین تلقی و درکی نداریم. بالأخره لازم است برای رعایت انصاف علمی، وجوه محتمل را در نظر بگیریم، در بعضی از تعابیر، ایشان به موضعی قابل قبول نزدیک می‌شوند اما در برخی دیگر مانند اینکه «خداوند به

هر دردی نمی خورد» پیروی از تفکر دئیسم مشهود است. کلماتی مثل حضور نداشتن، به درد نخوردن و... خداباوری دئیستی است.

وجه دیگر ماجرا این است که ما خدا را برای چه می خواهیم؟! آیا برای دنیا و حوائج آن می خواهیم؟ آیا آخرت غایت ماست؟ یا خدا را برای خودش می خواهیم؟ خود اینها را می توان تفاسیر مختلفی کرد. اینکه دعا می کنیم و حاجات مادی را به درگاه او می بریم لزوماً به این معنا نیست که خدا را برای خود یا برای دنیا خواسته ایم، بلکه این اظهار عجز و تذلل و افتقار به آستان الهی و به معنای شناخت واقعیت وابسته و نیازمند خود در برابر خدایی است که همه هستی به او وابسته، بلکه عین وابستگی است.

بنابراین دعا به پیشگاه او، حتی برای ابتدایی ترین چیزهای زندگی، نوعی بندگی است. در متون ما هم دعا و توجه به خداوند در عین اقدامات معمول توصیه شده است؛ چراکه از خدا خواستن، ارتباط قلبی، ذهنی و عاطفی ما را با ذات ربوبی برقرار می کند. کسی که در همه چیزش با حضرت حق ارتباط دارد تمام زندگی اش ارتباط با خدا می شود و مادیات را در بستر یک نگاه معنوی و عرفانی به جهان پی می گیرد.

نکته دیگری که این نوع دعا کردن دارد به لحاظ بنیان معرفتی است که نشان می دهد هیچ چیزی از اراده الهی خارج نیست؛ ضمن اینکه همین خواستن امور مادی هم، می تواند برای هدفی مقدس و متعالی باشد. سطوح خداجویی و خداخوانی در انسانها متفاوت است؛ ممکن است کسی معنویات را هم با نگاهی خودپرستانه از خداوند طلب کند و امکان دارد کسی مادیات را هم با بینش ناب توحیدی و مرتبه ای عالی بخواند. وقتی به متون دینی می نگریم

عبادات را هم دارای مراتب می‌بینیم که عبادت عباد و تجار و احرار است، ولی هیچ‌گاه منعی صادر نشده که چرا مادیات را طلب می‌کنید بلکه فرموده‌اند: بخواهید، همان‌گونه که عقلاء، خرید و فروش در مادیات را می‌پذیرند درخواست آنها از خدا را هم قبول دارند. ممکن است کسی بگوید: درجه این نوع دعاها نازل است. این منافی پسندیده‌بودن این حوائج و طلب‌کردن آنها نیست و وقتی آقای سرروش می‌گوید: خدا به هر دردی نمی‌خورد، گویا این‌گونه ادعیه را نفی می‌کند، نه اینکه در مقابل حوائج معنوی مانند عشق و محبت الهی، کوچک و در رتبه فروتر ببیند. این تفکر قطعاً خطاست.

❖ استاد عزیز، آقای سرروش درباره دعاکردن هم عباراتی دارند نظیر اینکه: «مردم و از جمله شیعیان اگر دعا کنند و خداوند مستجاب کند دروغ است» ایشان می‌گویند: «دعا ابزار بندگی است نه ابزار زندگی» این جملات را چگونه تعبیر می‌کنید؟

باید دنباله این سخنان را هم دید؛ درعین حال یک بحث، خود دعاکردن است و بحث دیگر انحصارگری در دعا و تصور اینکه خداوند فقط به ما نگاه می‌کند و تنها دعای ما را مستجاب می‌کند و نه دیگری را. درباره اصل دعاکردن و وعده اجابت پروردگار اصل روشنی وجود دارد و قرآن مجید بر آن تأکید دارد و می‌فرماید: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر: ۶۰)، علامه طباطبایی تفسیر زیبایی از آیه «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» ارائه می‌کنند و می‌فرمایند: در این آیه هیچ فاصله‌ای میان دعا و اجابت آن وجود ندارد و اگر شروطی برای دعای مستجاب ذکر کرده‌اند شرط تحقق موضوع دعاست و نه استجابت

خداوند، ضمن اینکه ضمیر «یاء» متکم وحده بر انحصار دعا بر درگاه الهی تأکید دارد؛ یعنی خدا را خواستن و رشته امید و تعلق از غیر او بریدن، به او پیوستن و او را مؤثر حقیقی دیدن و از او خواستن. علامه می‌فرماید: امکان ندارد که بنده دعا بکند ولی اجابتی رخ ندهد، اگر اجابت نباشد یعنی حقیقتاً دعا نشده است. ما خیلی از اوقات دعا می‌خوانیم، اما حقیقتاً دعا نمی‌کنیم؛ مثلاً در دعای شریف کمیل، می‌گوییم: «هَبْنِي صَبْرْتُ عَلِي حَر نَارِك فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلِي فِرَاقِك»، اما همان لحظه، صفحات باقی مانده دعا را ورق می‌زنیم و منتظر اتمام آن هستیم. آیا در اینجا واقعاً دعا محقق شده یا صرفاً متنی خوانده شده است؟ دعا وقتی حقیقتی ملکوتی می‌یابد که همه بندها را بگسلیم و کانون توجه قلبی‌ام به سوی ذات خداوند باشد و حقیقتاً از او طلب کنم؛ لذا بسیاری از اوقات دعا محقق نمی‌شود؛ مانند کسی که بر زبان استغفار می‌کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: می‌دانی حقیقت استغفار چیست؟

اینکه گاهی دعا می‌کنیم و اجابت نمی‌بینیم دو دلیل دارد: یا دعا نکرده‌ایم یا دعا کرده‌ایم و اجابت شده ولی متوجه اجابت نشده‌ایم. دعاکردن ظاهری دارد و باطنی. کسی که دعا می‌کند و می‌خواهد با دختر دلخواه خود ازدواج کند به ظاهر، او را می‌خواهد ولی در باطن خوشبختی خود را طلب می‌کند، ضمن اینکه مصداق خوشبختی را در آن دختر می‌بیند؛ حال آنکه ممکن است در تشخیص مصداق اشتباه کرده باشد. او می‌گوید دعا کردم ولی مستجاب نشد؛ حال آنکه خداوند، برای او خیر مقدر کرده و آنچه بهتر از آن دختر بوده، نصیبش کرده است.

اما در رابطه با پنداشت توجه انحصاری خداوند به ما، چنین چیزی در باور

دینی ما نیست و برعکس این نگاه وجود دارد که رحمت الهی واسع است و همه خلق را پوشش می‌دهد. درعین حال استحقاق دریافت فیض و عنایت الهی متفاوت است و انسان‌ها به تناسب درجه قرب الی‌الله، میزان بندگی و توجه به حضرت حق، پیروی از خدا و حجج و اولیای الهی و گسست از غیر او شایستگی دریافت فیض حق را دارند.

❖ بنابراین بر خلاف گفته سروش، که دعا را فقط ابزار بندگی می‌داند ابزار زندگی هم هست.

بلی، ولی زندگی هم بهترین فرصت بندگی است. بعضی گمان می‌کنند زندگی دنیا ارزشی ندارد و صرفاً ارزش مقدماتی دارد؛ اگرچه در بیانات آقای سروش آخرت هم بی‌ارزش است؛ چون دعا برای بهشت رفتن را هم خودخواهی و معیشت اندیشی می‌داند، ولی از نگاه فلسفی، وجود، مساوق با خیر است؛ لذا این جهان و همه عوالم وجود، خیر هستند؛ چون این عالم خیر است ارزش زیستن دارد البته از آنجاکه مقدمه‌ای برای عوالم برتر واقع شده علاوه بر ارزش فی‌نفسه به تناسب مرتبه وجودی این دنیا و سرای آخرت، بیشترین ارزش دنیا از باب مقدمه‌بودن برای آن عالم برین است. وقتی این زندگی، «وجود» دارد و بالتبع، حسن و جمیل و فعل ذات جمیل علی‌الاطلاق است، خیر این دنیا هم زیباست، همه این زیبایی‌ها هم که از ناحیه خداست؛ پس چرا دعا نکنیم و از خدا زندگی خوب را نخواهیم؟ بلی البته مرتبه برتر در دعا چیز دیگری است. این بحث را به‌طور مفصل حضرت امام خمینی* در کتاب شریف **چهل حدیث** بیان کرده‌اند و در مراتب اخلاص مباحث و معارف

بسیار ارزشمندی به یادگار گذاشته‌اند.

❖ عقبه فکری دکتر سروش را که به طرح تجربه نبوی، فاعلیت پیامبر و خدشه در مبانی امامت می‌رسد چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مسئله خداشناسی بنیادی‌ترین مبحث در نظام اندیشگی دینی است و عرض کردم که آقای سروش به سمت دئیسم حرکت می‌کند و وقتی این‌طور شد دیگر دین و وحی معنای دیگری می‌یابد. دین دیگر به معنای ما انزل‌الله نداریم. یکی از خصوصیات دئیسم این است که خداوند، ربوبیت ندارد؛ ربوبیت هم دو نوع تکوینی و تشریحی است؛ وقتی خداوند ربوبیت ندارد پس تشریحی هم در کار نیست و دین نازل رخت برمی‌بندد. جناب دکتر سروش در نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت دین را ثابت، آسمانی و مقدّس معرفی می‌کرد، اما بر خلاف آن در تجربه دینی حتی دین خاتم را سکولار، زمینی و در تحول و تکامل تاریخی معرفی می‌کند. وقتی دین زمینی شد وحی هم زمینی می‌شود و فقط مرتبه‌ای از تأثیر خداوند در آن وجود دارد که هر چیز دیگری به خدا منتسب است. به‌ویژه اگر این انتساب را هم دئیستی ببینیم یک وابستگی مختصر و با وسایطی به خداوند ایجاد می‌شود، اما مفاد وحی، زمینی است و پیامبر به‌عنوان یک موجود زمینی و تابع خصوصیات نفسانی و متأثر از شرایط عصری، از تجربه تاریخی خود استفاده می‌کند و از ویژگی‌ها و اوصاف ضمیر خود مایه می‌گیرد و گویی فرشته وحی در گوشش می‌خواند؛ یعنی پیامبر، چنین «تصور» می‌کند، ولی واقعیت این نیست که از جانب خدا پیکی آمده باشد و عین کلام الهی به معنا یا لفظ به او منتقل شود. خداشناسی سروش می‌تواند مبناى دین‌شناسی او باشد. او

می‌گوید دین در برابر چشمان خداست، اما اینکه خدا در آنچه کار می‌کند پیدا نیست! وقتی دین، بشری، زمینی، عصری و فرهنگ بنیان شد و در قالب ارزش‌ها و بینش‌های زمانه قرار گرفت هزارنقص هم می‌تواند داشته باشد و مسلماً به تدریج دیگران باید به استكمال آن پردازند و با شرایط عصری خود منطبقش سازند!

❖ جناب استاد، تحول فکری این اندیشه از کجا نشأت می‌گیرد و از کدام یک از عقبه‌های فکری تأثیر پذیرفته است؟

مبانی چند دسته‌اند: برخی مبانی، هستی‌شناختی هستند، برخی معرفت‌شناختی‌اند و بعضی دیگر ارزش‌شناختی‌اند. مبانی هستی‌شناختی آقای سروش به‌ویژه در ارتباط با آرای جدید ایشان دقیقاً بیان نشده است و آنچه می‌گوییم استنباطی است که از روبناهای فکری ایشان می‌کنیم. به نظر می‌آید بنیاد برخی از نظریات ایشان، همان نگاه دئیستی به عالم است. نگاهی که خدا را قبول دارد، اما ارتباط خدا با عالم را مبتنی بر ربوبیت تام و دائمی الهی نمی‌نگرد. یکی از لوازم این طرز تفکر این است که امر دین و دنیا به انسان واگذار شده است؛ آن‌گاه است که مولوی هم می‌تواند بخشی از دین پیامبر باشد، ولی همه اینها انسان هستند و همه چیز هم به انسان واگذار شده، یک روز کسی به اسم محمد ﷺ می‌آید روزی دیگر کسی دیگر سربرمی‌آورد، ممکن است ادیان دیگری هم ظهور کنند، خاتمیت هم باید به نحوی تاویل شود، پلورالیسم دینی هم پذیرفته شده است و غیره؛ چون همه اینها بشر بنیاد می‌شود و بنیان فرهنگی دارد و با شرایط عصری تناسب پیدا می‌کند.

آقای سروش *بین‌مایه* فکری اولیه‌ای را از فرهنگ اسلامی دریافت کرده است؛ سپس به تدریج مبانی غرب مدرن در ذهن ایشان لانه کرده است. طبیعی است بین این دو نظام فکری و فرهنگی تعارضاتی رخ نموده است و ایشان برای حل این تعارضات به تدریج آموزه‌های مستفاد از اسلام را در پرتو تفکر مدرن تفسیر کرده است؛ این یعنی اصالت را به مدرنیته دادن و دین را با آن همساز کردن؛ بنابراین در حال حاضر شالوده و اساس فکری او را مبانی غرب مدرن تشکیل می‌دهد. جوهره اصلی این تفکر اومانیسیم است، اومانیسیمی که زیر چتر دئیسم شکل می‌گیرد؛ چون باید مسئله خود را با خدا حل کند. خدا به عقب می‌رود و تنها یک وابستگی ابتدایی و مختصر و باقی می‌ماند و البته در کنار آن نوعی شیدایی و دلبردگی هم که بسیار ابهام آلود است و حدود و ثغور آن مشخص نیست باقی می‌ماند، اما امور این جهان از دین تا بقیه مهمات همه به انسان واگذار می‌شود. انسان فعال ما یشاء است و محدودیت‌ها فقط از ناحیه نظام طبیعی عالم است که قواعد آن گریزناپذیر هستند. این درحالی است که در فرهنگ اصیل دینی حب و عشق الهی نمی‌تواند گسسته از اطاعت و فرمانبرداری خداوند باشد، چنان‌که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «قل إن كنتم تحبون الله فاتَّبِعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» (آل عمران: ۳۱).

❖ جناب استاد، دکتر سروش از نظر معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی تابع چه مبانی‌ای هستند؟

در آثار ایشان رگه‌های مختلفی از افکار اندیشمندانی که تفاوت فاحشی هم با یکدیگر دارند مانند پوپر، کارنپ، همپل و... دیده می‌شود. به لحاظ روش‌شناسی علمی، روش تجربه‌گرایانه را توصیه می‌کند و ماهیت علم را به

روش تجربی می‌داند؛ از همین رو ایشان همچون طبیعت گرایان روش شناختی با علم دینی مخالفت می‌ورزد. وقتی با علم دینی مخالف است و روش تجربی را ملاک علم می‌داند برایمان این سؤال پیش می‌آید که ایشان آیا دین را منبع معرفت می‌داند یا نمی‌داند؟ در جواب می‌توان گفت که نمی‌داند؛ چون وقتی روش علمی به تجربه‌گرایی محصور شد، یعنی هیچ منبع معرفتی دیگری غیر از تجربه در این زمینه وجود ندارد، پس دین، منبع معرفت نیست. البته باید توجه داشت که ایشان صرفاً برای علم به معنای (Science) این روش را قائل است و این منطقی‌تأفی وجود معارفی از قسم دیگر و در حوزه‌هایی دیگر نیست، ولی به هر روی بین دین و علم در این زمینه گسستی جدی پدید می‌آید. البته با نگاهی که ایشان به دین و وحی و قرآن دارند و آن را خواننامه‌ای مه‌آلود و صامت و... معرفی می‌کند، کم‌کم حذف کامل دین به‌عنوان منبع معرفت روشن می‌گردد و جایی برای ارزش معرفتی آن باقی نمی‌ماند.

❖ جناب استاد، ایشان و هم فکراشان، خود را در حال تحول و شدن می‌دانند، آیا تحول چیز ممدوحی است یا مذموم و دیگر اینکه افکار ایشان از انسجام کافی برخوردار است یا نه؟

وقتی که مدعیات ایشان را در کنار هم قرار دهیم آشفتگی، پراکندگی و ناهماهنگی در دیدگاه‌های ایشان زیاد است؛ برای مثال پیش‌تر عرض شد که در نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت دین را مقدّس، آسمانی و ثابت خوانده و معرفت دینی را امری بشری، نامقدس و در تحول دائمی می‌انگاشت، ولی امروز دین را بشری، نامقدّس و در تحول و عصری می‌انگارد. در همان نظریه از

ترابط عمومی معارف سخن می‌گفت و مدعی بود که هر تحولی در هر گوشه‌ای از دریای معرفت همه آن را به تموج و تحول می‌کشاند. نتیجه منطقی این سخن این بود که هر تحولی در دیگر معارف لاجرم معرفت دینی را متحول کند و بر عکس هر تحولی در معرفت دینی نیز دیگر معارف را بجنباند و به تحول بیانجامد. جالب این است که در همان نظریه ایشان بر این نتیجه روپوش کشیده و معرفت دینی را مصرف‌کننده و دیگر علوم را پیشران تحول و تغذیه‌کننده معرفت دینی خوانده است. به عبارت دیگر ترابط عمومی معارف به معنای دادوستد دو یا چند جانبه همه علوم و معارف است و هر علمی از دیگر معارف تغذیه شده و آنها را تغذیه می‌کند، اما ناگهان نگاهی تبعیض‌آمیز به معرفت دینی رخ نموده و آن را مصرف‌کننده دیگر معارف، و نه تغذیه‌کننده آنها خوانده است. در عین حال بین نظریه قبض و بسط و آنچه امروز ایشان در باب دین بیان می‌کند نوعی انسجام زیرساختی و لبی برقرار است. به عبارت دیگر آنچه امروز بر زبان ایشان می‌رود ثمرات و نتایج همان حرف‌ها است که ناقدان هشدار می‌دادند ولی متهم به بدبینی و تندروی می‌شدند، لیکن امروز این حرف‌ها سرباز کرده و چیزی برای دین نمانده و به اینجا رسیده که قرآن کتاب خدا نیست و خدا هم فقط به درد عاشقی می‌خورد و هر کاری از او بر نمی‌آید و این رشته همچنان سر درازی دارد. به هر روی اندیشمندان دینی پیش‌بینی می‌کردند که چنان ریشه‌هایی چنین ثمراتی هم دارد.

درباره «شدن» و تحول نیز گفتنی است این جهان، جهان‌شدن و صیوروت است و انسان‌ها همه، از پیامبران تا افراد عادی همه همواره در حال‌شدن و تحول هستند. اما تحول اقسام و مراتب و ابعاد و مقاصد مختلفی دارد. در یک نگاه



کلی می‌توان از دوگونه تحول سخن گفت: تحول مثبت و تحول منفی؛ تحول به معنای سیر الی‌الله و قرب الی‌الله به‌صورت فردی و اجتماعی. پیامبر خدا ﷺ آمد و جامعه جاهلی را به جامعه‌ای توحیدی تبدیل و متحول کرد. در مقابل تحول منفی است. بعد از پیامبر ﷺ، برخی به‌سمت جاهلیت جدیدی کشیده شدند، این هم نوعی تحول بود. مسیر ولایت و امامت برای این نبود که سکون و ایستایی پدید آید، بلکه از این‌رو پی‌ریزی شد که تحول در همان مسیری که پیامبر خدا ﷺ از جانب پروردگار آورده بود، یعنی همان صیروت و سیر الی‌الله تداوم یابد؛ بنابراین انسان همواره در حال سیر و صیروت است؛ حال یا این سیر، الی‌الله است و او را به کمال و تقرب الهی می‌رساند یا در جهت عکس و مبعده من‌الله است. در روایتی آمده است که: «مَنْ عَمِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا» (اصول کافی، ج ۱، ص ۸۶). ما سیر داریم، اما یک حرکت مقرب داریم و یک حرکت مبعده. متأسفانه، شدن و تحولی که در مواضع ایشان می‌بینیم تا اینجا از سنخ ابعاد و دورشدن از حقیقت بوده است و با استعانت از رحمت و واسعه و اسم هادی خداوند بزرگ می‌خواهیم که تحولی جدید در جهت کشف و التزام به حقیقت و قرب الی‌الله در اعلی مراتب آن نصیب همه ما بفرماید.

❖ جناب استاد، برای دانشجویان و طلابی که به این مباحث علاقه‌مند هستند چه توصیه‌ای می‌کنید که هم عالم به زمانه باشند و هم در این دام نیفتند؟

بنده مواجهه با این نوع افکار را برای افرادی که اهل فکر و معرفت هستند، نگران‌کننده نمی‌دانم. مشکل آنجایی است که وقتی کسی این مطالب را می‌بیند به درستی تفکر نکند و عمق آنها را درنیابد یا لااقل با کمک‌گرفتن از منابع و

مجاری ذی‌صلاح آنها را در معرض ارزیابی و سنجش قرار ندهد. اگر چنین شد این افکار در ذهن انسان رسوب می‌کند. البته اکنون بر خلاف گذشته، مواضع و افکار دکتر سروش جاذبه‌ای ندارد و حتی همراهان و شاگردان گذشته‌اش در مواردی بر خلاف او موضع می‌گیرند و دیدگاه‌های ایشان را نقد می‌کنند. نمونه این مسئله در نقد برخی شاگردان و همفکران دکتر سروش در باب رویانگاری قرآن مجید مشاهده شد. اما بزرگ‌ترین خطر آن است که جامعه علمی به درستی وظیفه خود را عملی نکند و بر اساس منطق قویم و استوار و بدون تعصب به ارزیابی و نقد سخنان ایشان نپرداخته و در اختیار جوامع هدف قرار ندهد. اگر جامعه علمی در این زمینه کوتاهی کند بدون شک آثار زیانباری در پی خواهد داشت.

❖ استاد، آخرین جمله ...

نکته خاصی ندارم. از خداوند متعال می‌خواهم که ابواب معرفت را به روی ما بگشاید و ما را در جهت بسط و تعمیق معارف دینی یاری کند. تنها سخن ما خطاب به همه کسانی که با این سخنان مواجهه می‌کنند همان چیزی است که قرآن می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۷ - ۱۸).
و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین